

به یاد شاعر بزرگ ایران احمد شاملو

ژاله اصفهانی

خشم و خشونت است، بلکه با جادوی زیبایی هنر و با زبان فاخر و شعر اوج پرواز در انتظار «روزی که معنای هر سخن دوست داشتن است - روزی که هر لب ترانه ای است - تا کمترین سرود بوسه باشد و من آن روز را انتظار می کشم. حتی اگر روزی که دیگر نباشم.»

امروز احمد شاملو بیش از هر وقت دیگر هست و فرداها خواهد بود و خواهد بود.

احمد شاملو از مسیر تلخ تمامی بلاهایی که بر سر شاعران صد سال اخیر ما آمده و می آید، با شکمیایی و پایداری گذشته است، و با اطمینان می توان گفت که تنها عشق بزرگ او به فرهنگ، به شعر، به انسان، به ایران، و به جهان تا سنین بالا نگاهش داشته است.

شاملو شاعری ای ست متعهد و مردم ستا. گزینش عنوان «کتاب کوچک» به نظر من سرشار از مهر و صمیمیتی است که او نسبت به مردم کوچک و بازار دارد، با همان دلسوزی که می پرسد «پریا گشته تونه، نون ندارین؟» هم اوست که همواره چشم به بهروزی و روشنی دارد. «نه - هرگز شب را باور نکرده ام - چرا که در فراسوی دهلیزش به امید دریچه ای نشسته ام.» احمد شاملو دریچه های پر نوری به روی فرهنگ ملی ما گشوده است که جاودانه خواهد ماند.

من احساس شادی می کنم که هم زمان و هم عصر دو شاعر بزرگ نوآور هستیم - نیما یوشیج و احمد شاملو در اوج پرواز. ❀

لندن - اوت ۲۰۰۰

در اوج پرواز،

شهباز،

از یاد می برد پایش را،

شاعر - غمهایش را.

این نخستین احساسی بود که از شنیدن حادثه پای احمد شاملو به ذهن من رسید و روی کاغذ آمد. همواره دلم می خواست برای او بفرستم، نه به منظور غمگساری. البته، نه. بلکه برای این که بگویم گرچه هرگز این سخنور بزرگمان را ندیده ام، اما همیشه عظمت حضور او را در صحنه ادب و فرهنگ معاصر ایران احساس کرده ام و شور و شکوه آفریده هایش را در اوج پرواز دیده ام.

آسان نیست که سخنوری در مدت پنجاه سال خلاقیت روزان و شبان در رشته های گوناگون شعر، با آن نوآوری تأثیرگذار، ترجمه، داستان نگاری، پژوهشهای ادبی - هنری، ادبیات کودکان، فولکلور و روزنامه نگاری، همواره بر ستیغ بنشیند و به رغم غرش توفانهای عظیم ادبی، اجتماعی و سیاسی، در اوج پرواز کند.

من ستایشگر احمد شاملو هستم به جهت روح مقاوم و مقاومت بزرگوارانه او که خواست چراغش در خانه خود او بسوزد (آرزوی همه ما)، و در عین حال او خود مشعلی شد که خانه بزرگ وطنمان را روشن بخشد و با تیرگیهایی که ذهن و زندگی جامعه ما را فرا گرفته است، جنگید. ستیز او با جهل و جنایت و جنگ، نه به وسیله

یا زود عرق خواهد کرد. موج نوی سینمای فرانسه آمد و رفت، سینمای اروپای شرقی چند سالی ورد زبانها بود. سینمای امریکای لاتین کولاک کرد ولی آنها نیز به تاریخ پیوستند. سینمای جشنواره ای ایران هم از حرکت باز خواهد ایستاد، اما بعد چی؟

این جاست که وقتی سینمای جشنواره ای ایران از مد افتاد، سینمای داخلی نیاز شدیدی به بهروز وثوقی ها خواهد داشت تا بتواند به حیات خود ادامه بدهد.

برای همین است که گردانندگان بنیاد فارابی، بعد از بی مهری به سینمای داخلی، می خواهند با زدن پلی، مسیر سینمای جشنواره ای ایران را به داخل بچرخانند تا قبل از آن که این سینما در امواج بلا تکلیفی و بی پناهی غرق شود، جانی دوباره پیدا کند. که این جای بحث نیست، و این حرفها هم به منظور تجزیه و تحلیل موقعیت دو سینمای ایران (داخلی و جشنواره ای) است تا مردم بدانند جریان چیست.

اما اعتراض بنده در طول این سالها، بی توجهی به مردم و فیلمسازان داخل ایران بوده است. اگر همین توجه و حمایتی که از این چند فیلمساز خارجه رومی شود، از بقیه می شد، سینمای ایران به مراتب وضعیت و موقعیت بهتری می داشت.

اعتراض عمده و بعدی من باز در طول این سالها، حجم بیش از اندازه فیلمهای کودکان است. چقدر می توان داستانهای کودکانه تماشا کرد؟ چقدر باید شاهد قهرمانان کر و کور و لال و فلج بود؟ مگر بزرگسالان، زنها و مردهای ایران مسأله ای ندارند؟ مگر جامعه امروز ایران فاقد مشکل است؟

سینمای سالهای اخیر ایران، به یک سینمای کودکانه تبدیل شده که گرچه در جای خود تماشاایی است، اما محلی برای داستانهای دیگر نگذاشته است و چون مسایل کودکان، ساده و فاقد گرفتاری است، در نتیجه هجوم فیلمسازان متوجه دنیای کودک شده است که تمامی هم ندارد. ❀